

در این مقاله تلاش می‌شود تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس رهیافتی مورد توجه قرار گیرد که معطوف به چگونگی «کنش بازیگران» برای «دستیابی به هدف» در «شرایط آنارشی» می‌باشد. از آنجایی که بازیگران در حوزه سیاست خارجی خود با تهدیدات متنوعی روبه‌رو می‌باشند به‌همین دلیل است که رهیافت معطوف به قدرت، امنیت و مصلحت زیربنای الگوسازی سیاست خارجی جمهوری اسلامی محسوب می‌گردد. نشانه‌های چنین الگویی را می‌توان در قالب رهیافت‌هایی از جمله: «اتلاف ضدنظام سلطه»، «ترمش قهرمانانه» و «عزت، حکمت و مصلحت» مورد توجه قرار داد.

## ۲. قالب‌های هستی‌شناسی نظریه‌پردازی در روند الگوسازی سیاست خارجی

بهره‌گیری از نظریات و رهیافت‌های سیاست خارجی، اهمیت قالب‌های تحلیلی نظریه‌پردازان را افزایش می‌دهد؛ اما واقعیت‌های رفتاری کشورها بیانگر این نکته است که آنان به بسیاری از شاخص‌های رئالیستی توجه دارند و از سوی دیگر تلاش می‌نمایند تا سیاست خارجی را به‌عنوان نشانه‌ای از «بازی قدرت»<sup>۱۰</sup> تصویر نمایند. به‌عبارت دیگر، مؤلفه‌های قدرت‌محور می‌توانند نقش مؤثری در سیاست خارجی کشورها ایفا نماید.

هر رفتار سیاست خارجی، نشانه‌ای از بازی قدرت و تلاشی برای حداکثرسازی قدرت و امنیت تلقی می‌شود. به همین دلیل است که مورگنتا کتاب جاودانه خود را با عنوان «سیاست بین‌ملتها»<sup>۱۱</sup> منتشر نمود. در این کتاب وی تلاش دارد تا فرضیه خود را مبنی بر اینکه سیاست خارجی، تلاش پایان‌ناپذیر برای ایجاد صلح و تولید قدرت می‌باشد، به اثبات رساند. تحقق این اهداف از طریق فرایندهای قانونی حاصل نمی‌شود. کشورها باید بتوانند امنیت خود را از طریق ابزارهای قدرت و همچنین در شریاطی تأمین نمایند که هیچ‌گونه «قوه فائقه مرکزی» وجود نداشته و در نتیجه فضای بین‌الملل در شریاط «آنارشی»<sup>۱۲</sup> قرار داشته باشد.

نظریه‌پردازی که مؤلفه‌های قدرت محور را در رفتار سیاست خارجی مورد توجه قرار می‌دهند، اصالت چندانی برای سیاست خارجی کشورهای جهان سوم و واحدهای پیرامونی قائل نمی‌شوند. در زمره این تحلیل‌گران می‌توان به افرادی اشاره داشت که رفتار سیاست خارجی کشورها را براساس «نشانه‌های توسعه»<sup>۱۳</sup> مورد تحلیل قرار می‌دهند. کسانی که سیاست را از منظر علوم اجتماعی تحلیل می‌کنند و یا اینکه به تبیین رفتار سیاسی و سیاست خارجی در چارچوب «الگوی‌های سنتی»<sup>۱۴</sup> و همچنین «الگوهای در حال گذار»<sup>۱۵</sup> می‌پردازند نیز اصالت چندانی برای نقش سیاسی و سیاست خارجی کشورهایی همانند ایران قائل نیستند.

اینگونه تحلیل‌گران عموماً تلاش دارند تا الگوسازی در سیاست خارجی را بر اساس چگونگی کنش و واکنش قدرت‌های بزرگ و الگوهای تعامل آنان در سیاست بین‌الملل تبیین نمایند. از جمله این افراد می‌توان به آرای «ریموند هینوش»<sup>۱۶</sup> اشاره نمود. وی ضمن بهره‌گیری از آرای مبتنی بر قدرت‌محوری در رهیافت واقع‌گرایی به این جمع‌بندی رسیده است که کشورهای خاورمیانه هم اکنون به منطقه پیرامونی نظام جهانی تحت حاکمیت غرب تبدیل شده‌اند. از نظر هینوش، چالش‌های سیاسی موجود در خاورمیانه را باید واکنشی نسبت به نفوذ و سلطه غرب در خاورمیانه دانست.

به این ترتیب، در تحلیل نظریه‌پردازی همانند هینوش، جمهوری اسلامی ایران در زمره کشورهایی قرار می‌گیرد که از یک‌سو تحت تأثیر دخالت خارجی و کنترل نهادهای بین‌الملل قرار داشته و از سوی دیگر به دلیل قابلیت فرهنگی، سیاسی و ظهور اجباری اسلامی، در برابر تهدیدات و فشارهای بین‌المللی مقاومت می‌نماید. این‌گونه از نظریه‌پردازان برای روندهای سیاست خارجی ایران اصالت چندانی قائل نیستند. آنان بر این اعتقادند که مقاومت‌های سیاسی در شرایط ناپایدار ایجاد می‌شود و در نتیجه به نشانه‌هایی از رویارویی و تضاد همراه است.

آنها همچنین هرگونه تضاد سیاسی و بین‌المللی را از عوامل کاهش مقاومت ملی واحدهای

و ساخت‌های حکومتی اصالت بیشتری در مقایسه با نخبگان سیاسی قائلند. به‌طور کلی، ساختارگرایان این موضوع را مورد توجه قرار می‌دهند که رفتارهای سیاسی و سیاست خارجی کشورها بیش از آن که تحت تأثیر مؤلفه‌های سیاسی و یا اراده نخبگان قرار گیرد؛ انعکاس شاخص‌های مربوط به ساختار سیاسی کشورها است. در چنین نگرشی هر ساختار سیاسی دارای ویژگی‌هایی است که آن را از سایر نظام‌های سیاسی و حکومتی متمایز می‌کند. در بین رهیافت‌های متعدد سیاست بین‌الملل، رئالیست‌ها عمده‌ترین نظریه‌پردازان ساختارگرا محسوب می‌شوند که قائل به اصالت نظام‌های سیاسی و ساخت‌های حکومتی‌اند. به این ترتیب آنان تلاش دارند تا «دولت ملی»<sup>۱۷</sup> را به‌عنوان مرجع اصلی تصمیم‌گیری سیاسی و حکومتی در روندهای سیاست خارجی به‌شمار آورند.

گروه سوم که تلاش دارد تا سیاست خارجی را براساس «رهیافت‌های نظام‌مند»<sup>۱۸</sup> تحلیل نماید؛ به مجموعه «واقع‌گرایی جدید»<sup>۱۹</sup> تعلق دارد. این گروه عمدتاً تحت تأثیر آرای «کنث والتز»<sup>۲۰</sup> است. چنین مجموعه‌هایی هرگونه رفتار سیاست خارجی را تابعی از شاخص‌های سیاست بین‌الملل تلقی می‌کنند. واقع‌گرایان ساختاری تلاش دارند تا فرایندهای سیاست خارجی کشورها را براساس شاخص‌های عمومی نظام بین‌الملل مورد تحلیل قرار دهند. به‌طور کلی کنث والتز هیچ‌گونه اصالتی برای ساخت‌های درونی و نخبگان سیاسی قائل نیست. وی در تحلیل خود جایگاه ویژه‌ای را برای نظام بین‌الملل در نظر می‌گیرد. به این ترتیب، اگر تغییرات ساختاری در سیاست بین‌الملل ایجاد گردد، طبیعی است که فرایندهای سیاست خارجی با تغییراتی روبه‌رو می‌شود.

یکی دیگر از الگوهای نظریه‌پردازی در سیاست خارجی بر اساس «پیش‌نظریه»<sup>۲۱</sup> جیمز روزنا<sup>۲۲</sup> مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. رویکرد روزنا ماهیتی ترکیبی دارد؛ از یک‌سو بر نشانه‌های فردی در رفتار سیاست خارجی تأکید می‌کند و از سوی دیگر به ساختار سیاسی و نیز مجموعه‌های بوروکراتیک اصالت می‌دهد. روزنا همچنین ساختار نظام بین‌الملل را نیز به‌عنوان یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده در رفتار سیاسی و سیاست خارجی مورد ملاحظه قرار می‌دهد. در نظریه «جیمز روزنا» همان‌گونه که ساختار نظام بین‌الملل می‌تواند بر جهت‌گیری سیاست خارجی و رفتار سیاسی واحدهای حکومتی تأثیرگذار باشد، شاخص‌های دیگری همانند نخبگان سیاسی، ساختار بوروکراتیک، نظام اجتماعی، احزاب سیاسی و به‌طور کلی ساختار داخلی حکومت نیز می‌تواند فرایندهای سیاست خارجی کشورها را تحت تأثیر قرار دهد.

«چارلز کاکلی» معتقد است که روزنا، سازماندهی نسبتاً کاملی از فرایندهای سیاست خارجی ارائه داده است. وی می‌نویسد: «جیمز روزنا دانشمند علوم سیاسی، بر این باور است که تمام نیروهای بالقوه نافذ در سیاست خارجی کشورها را می‌توان در پنج گروه جای داد: محیط خارجی، محیط اجتماعی کشور، عرصه حکومتی که در آن سیاست‌گذاری انجام می‌گیرد، نقش‌های به عهده گرفته شده توسط سیاست‌گذاران و خصوصیات فردی نخبگان سیاست‌گذار خارجی... روند سیاست‌گذاری چیزی است که درون‌نهاده‌ها (عوامل پنج‌گانه) را تبدیل به برون‌داده‌ها (تصمیمات و سیاست‌گذاری‌ها) می‌کند.

لازم به توضیح است که علاوه بر جیمز روزنا نظریه‌پردازان دیگری نیز از الگوهای ترکیبی در تبیین سیاست خارجی استفاده کرده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به روح‌الله رضضانی اشاره کرد. وی در زمره آن گروه از نظریه‌پردازی است که از سال ۱۹۶۵ تاکنون در دانشگاه‌های آمریکا به مطالعه سیاست خارجی ایران مشغولند. وی تئوری «تعامل سه‌جانبه پویا»<sup>۲۳</sup> را در تبیین سیاست خارجی کشورها مورد استفاده قرار داده است. هیچ یک از تحلیل‌گران سیاست خارجی ایران نمی‌توانند نقش روح‌الله رضضانی را در مطالعات ممتد و همه‌جانبه سیاست خارجی کشور نادیده بگیرند. وی مؤلفه‌های مربوط به ساختار داخلی و همچنین ساختار نظام بین‌الملل را به‌عنوان عوامل تعیین‌کننده در رفتار سیاست خارجی کشورها مورد ملاحظه قرار می‌دهد. بنابراین از نظر رضضانی، بین دو حوزه یادشده، همواره نشانه‌هایی از «کنش متقابل» وجود دارد.